

جز روی فکر پایه کار استوار نیست

در دفع سرنوشت مگو اختیار نیست
وز سرنوشت نیز مجال فرار نیست
اخلاق تو است مایه ایجاد سرنوشت
اخلاق جز زعادت و خومایه دار نیست
زائیده تواتر کار است خویها
عادت بجز نتیجه تکرار کار نیست
باشد تصورات تو مبنای کار تو
جز روی فکر پایه کار استوار نیست
پیدایش تصور از القا شود بدل
در دل بجز تصور از القا نگار نیست
القا هم از محیط و ز مردم شود پدید
و ز حکم این دو نیز کسی بر کنار نیست
وانرا که پای همت از این هر دو بر تراست
در دست سرنوشت اسیر و شکار نیست
او خود بکام خویش محیطی کند پدید
وین نیز جز که موهبت کردگار نیست
وین موهبت بکس ندهد رایگان خدای
آنکس که پرورد تن خود کامکار نیست
ای نور دیده پند همایون بکار بند
تن پروری رویه مردان کار نیست

وارث دهقان !

آن سال نخورده مردك دهقانكه وقت كشت
مجبور شد كه جانب صحرا رود بكار
ميخواست قوت سال فراهم كند از آنك
با آنكه دير گاه بد آن پير ناتوان
بسيار جهد كرد و زمين شخم زد به بيل
بدرش نبود تا بفشاند بخانه در
ناچار گشت و قوت زن و طفلكان خرد
هنگام شب بكلبه روان شد ز كشتمان
و زهر ائانه كهنه گلیمی و كاسه ای
ميخورد خوندل كه خود آن شب برای شام
و زهر كه وام خواست ندادش بحكم آنك
ناچار شد كه شب بصبوری برد بسر
آن كودك گرسنه طلب كردن از او
بيچاره داد وعده خرمن بطفل و خفت
اميدوار بود كه در موسم درو
خواييد با ملالت و از رنج زندگي
برد آرزوی خرمن خود را بگور خویش
دهقان چو شد بختك ز ده رانده شد زش
و آن مرده ريك او بخداوند ده بماند
دهقان نگر كه وارث از این خوبتر نداشت!

ادیب طوسی